

تعیین محل نزاع در موضوع تروریسم و کشیدن کاریکاتور پیامبر اسلام

در مورد کنش تروریستی پاریس و اهانت به پیامبر اسلام بسیار گفته و نوشته شده است. آرای متعارض افراد و گروه ها و دولت ها در مورد این رویداد حساس طبیعی و قابل درک است. احساسات هم نقشی اساسی در این زمینه بازی کرده و می کنند.

قبل از آغاز هرگونه بحث و گفت و گویی، همه اخلاقاً موظفند تا تروریسم را در تمامی اشکالش به عنوان جنایتی با پیامدهای ناخواسته فراوان و غیر قابل کنترل محکوم کنند. بنابراین، عملیات تروریستی پاریس نیز جنایتی غیر انسانی بود. احتمالاً گفت و گو در مورد این موضوع و ابعاد گوناگون آن با افرادی که آن را محکوم نمی سازند، اخلاقاً قابل دفاع نباشد.

اختلاف بر سر چیست؟

در بحث بر سر خشونت با انگیزه ایدئولوژیک دینی، همچون بحث بر سر هر مسئله دیگری، پیش از هر چیز باید محل نزاع معرفتی را روشن کرد: اختلاف بر سر چیست؟ پرسشها دقیقاً چیستند؟ آیا ایضاح مفهومی صورت گرفته و همه درباره مسائل واحدی گفت و گو می کنند و به پرسشهای واحدی پاسخ می گویند؟ آیا پاسخها نتیجه معیارهای یگانه اند یا محصول یک بام و دو هوایی اند؟ آیا اصول اخلاقی و حقوقی واحدی برای تحلیل، نقد و محکومیت به کار گرفته می شود، یا تمام فرایندها گرفتار تبعیض است؟ آیا مدعیات معرفتی تأیید شده به وسیله شواهد و قرائن قوی، عام اند یا تبعیض آمیز و یک بام و دو هوایی؟

هدف نوشتار کنونی تحریر محل نزاع، طرح پرسشها و نشان دادن یک بام و دو هوایی است.

مدعای اول- همه مسلمانان مسئول جنایات و خشونت هایی هستند که در طول تاریخ به نام اسلام یا توسط مسلمانان صورت گرفته است.

آیا این مدعا از نظر اخلاقی و حقوقی موجه است؟ بطلان حقوقی مدعا نیازمند بحث نیست. هیچ کس را نمی توان به دلیل جرم دیگری مسئول به شمار آورد. هیچ دادگاه مستقل و عادلانه ای چنین نمی کند.

از منظر اخلاقی پاسخ چگونه است؟ کافی است این مدعا را به همه ادیان و ایدئولوژی ها سرایت دهیم تا مدافعان از مدعای اخلاقی خود نیز دست بشویند:

- همه یهودیان مسئول جنایات و خشونت هایی هستند که در طول تاریخ به نام یهودیت یا توسط یهودیان (مثلاً شارون و نیانیا هو) صورت گرفته است.
- همه مسیحیان مسئول جنایات و خشونت هایی هستند که در طول تاریخ به نام مسیحیت یا توسط مسیحیان (مثلاً جرج بوش) صورت گرفته است.
- همه چپ ها مسئول جنایات و خشونت هایی هستند که در طول تاریخ به نام مارکسیسم یا توسط مارکسیست ها (مثلاً استالین و پل پوت) صورت گرفته است.

- همه لیبرال ها مسئول جنایات و خشونت هایی هستند که در طول تاریخ به نام لیبرالیسم یا توسط لیبرال ها صورت گرفته است.
- همه سکولارها مسئول جنایات و خشونت هایی هستند که در طول تاریخ به نام سکولاریسم یا توسط سکولارها(مثلا هیتلر) صورت گرفته است.
- پیروان هیچ دین و ایدئولوژی ای اخلاقاً مسئول هیچ یک از جنایاتی نیستند که به نام آن ایدئولوژی یا توسط دیگر پیروانش صورت گرفته است، مگر آن که آن جنایات را تأیید کنند و یا بدان رضایت داشته باشند.
- مدعای دوم- اسلام عامل و مسئول کلیه جنایات و خشونت هایی است که در طول تاریخ به نام آن یا توسط مسلمانان صورت گرفته است.**
- فرض کنیم این مدعا از نظر معرفتی صادق و موجه باشد. در این صورت این حکم به دیگر ادیان و ایدئولوژی ها نیز سرایت خواهد کرد. اگر تبعیض و یک بام و دو هوایی معرفتی نادرست باشد، این بار با این گونه مدعیات مواجه خواهیم شد:
- یهودیت عامل و مسئول کلیه جنایات و خشونت هایی است که در طول تاریخ به نام آن یا توسط یهودیان صورت گرفته است.
- مسیحیت عامل و مسئول کلیه جنایات و خشونت هایی است که در طول تاریخ به نام آن یا توسط مسیحیان صورت گرفته است.
- مارکسیسم عامل و مسئول کلیه جنایات و خشونت هایی است که در طول تاریخ به نام آن یا توسط مارکسیست ها صورت گرفته است.
- لیبرالیسم عامل و مسئول کلیه جنایات و خشونت هایی است که در طول تاریخ به نام آن یا توسط لیبرال ها صورت گرفته است.
- سکولاریسم عامل و مسئول کلیه جنایات و خشونت هایی است که در طول تاریخ به نام آن یا توسط سکولارها صورت گرفته است.

بمباران اتمی هیروشیما و ناگازاکی ژاپن در پایان جنگ جهانی دوم را در نظر بگیرید. جان راولز می گوید که آن بمباران هیچ توجیهی نداشت جز آن که: "ترومن زمانی ژاپنی ها را وحشی خواند و گفت که باید با آن ها به منزله موجوداتی وحشی برخورد کرد؛ با وجود این، اکنون چقدر احمقانه به نظر می رسد که آلمانی ها و ژاپنی ها را کلاً بربر و وحشی بدانیم. نازی ها و میلیتاریست های توجو بله، ولی مردم آلمان و ژاپن این طور نیستند" (جان راولز، *قانون مردمان*، ترجمه جعفر محسنی، ققنوس، ص ۱۴۸).

مایکل والزر هم همین نظر را در این مورد دارد.

پرسش: آیا سکولاریسم و لیبرالیسم عامل و مسئول این جنایت عظیم هستند؟ مطابق مدعا - اگر مدعی یک بام و دو هوایی نباشد- پاسخ مثبت است. اما مدعیان این ادعا را فقط درباره اسلام مطرح می سازند. چرا؟

اگر ملاک این تمایز وجود و تجویز خشونت در کتاب اصلی ادیان و ایدئولوژی ها باشد، به طور قطع **کتاب مقدس** دارای خشونت های بیشتری نسبت به **قرآن** است. فقط به نمونه سنگسار بنگرید که در موارد بسیاری باید به کار رود. از جمله سنگسار گاو سابقه دار و صاحب اش :

"اگر گاوی به مرد یا زنی شاخ بزند و او را بکشد، آن گاو باید سنگسار شود و گوشتش هم خورده نشود، آن وقت صاحب آن گاو بی گناه شمرده می شود. ولی اگر آن گاو قبلاً سابقه شاخ زنی داشته و صاحبش هم از این موضوع با خبر بوده، اما گاو را نبسته باشد، در این صورت باید هم گاو سنگسار گردد و هم صاحبش کشته شود... اگر گاوی به دختر یا پسری شاخ بزند و او را بکشد، همین حکم اجرا شود" (**کتاب مقدس**، خروج: 21 : 28 و 29 و 31).

اگر آن مدعا صادق باشد، بدین ترتیب باید دین یهود را عامل و مسئول تمامی جنایات دولت اسرائیل قلمداد کرد. مگر دولت اسرائیل خود را دولت یهودی نمی خواند و مهمترین پیش شرط اش برای صلح با فلسطینیان و عقب نشینی از بخش کوچکی از سرزمین های اشغالی، پذیرش اسرائیل توسط فلسطینیان به عنوان یک "دولت یهودی" نیست؟ مگر نظامیان اسرائیل قبل از ارتکاب جنایات جنگی در غزه در حال قرائت متن مقدس خود نیستند؟ فقط در آخرین حمله به غزه آنان حدود ۲۲۰۰ تن را کشتند که حدود ۵۵۰ تن از آنان کودکان بودند.

جرج بوش در رقابت های مقدماتی انتخاباتی گفت که عیسی مسیح فیلسوف سیاسی مورد علاقه اوست، "چون عیسی زندگی مرا دگرگون کرد". زمان تجاوز نظامی به عراق دو ادعا مطرح کرد. اول- به فرمان خداوند به عراق حمله کرده ام. دوم- جنگ های صلیبی آغاز شده است. پنتاگون گزارش های روزانه خود به بوش را با آیه ای از کتاب مقدس آغاز می کرد. عفو بین الملل خواستار بازداشت جرج بوش به دلیل جنایات جنگی در عراق شد. آیا مسیحیت عامل و مسئول جنایات جنگی گسترده جرج بوش در افغانستان و عراق است؟

جان راولز و دیگران اندیشمندان لیبرال تأکید کرده اند که هولوکاست محصول تاریخ یهودستیزی مسیحیان غربی بود. یهودیان آن را جنایتی کاملاً "استثنایی" در تاریخ به شمار می آورند. پس مسیحیت عامل و مسئول این جنایت بزرگ "استثنایی" باید به شمار رود.

اگر بتوان جنایات نتانیاها و جرج بوش را به نام یهودیت و مسیحیت نوشت، می توان جنایات گروه های تروریستی مسلمان و جمهوری اسلامی را هم به نام اسلام نوشت. در آن صورت باید بودیسم را عامل و مسئول نسل کشی مسلمانان در میانمار توسط بودایی ها- که به تأیید شورای حقوق بشر سازمان ملل، دیده بان حقوق بشر و عفو بین الملل رسیده - به شمار آورد.

جان لاک به عنوان پدر لیبرالیسم، در **نامه ای پیرامون مدارا** ، **خداناباوران و دین ستیزان** را مشمول مدارا نمی دانست و می گفت:

"کسانی که وجود یک آفریدگار را نفی می-کنند، نباید مورد مدارا قرارگیرند، زیرا وعده ها، پیمان ها و سوگندهایی که رشته پیوند جامعه بشری هستند ، هیچ اعتباری برای یک خداناباور نداشته، کنار گذاشتن

خدا حتی در ذهن، همه آن‌ها را باطل می‌کند. افزون بر این، کسانی که با خداناباوری خود با هر گونه دینی مبارزه کرده، قصد نابودی آن را دارند، نمی‌توانند مدعی حق مدارا باشند".

جان استیورات میل ۳۵ سال در کمپانی هند شرقی کار کرده و توجیه‌گر نظری استعمار بود. می‌گفت آزادی فقط برای افرادی است که قادر به بحث آزاد و پیشرفت باشند، نه مردم بربرگونه مستمراتی چون هند که "تمدنی همانند کشور" استعمارگر ندارند و بای آن‌ها تنها "گزینه استبداد" وجود خواهد داشت. حکومت استعماری موجه است اگر راه مردم بربر به "سطوح بالاتر تعالی" را تسهیل کند.

لیبرال‌ها بزرگترین برده داران تاریخ بودند. لیبرال‌ها به شدت مخالف دموکراسی بوده و تا جایی که امکان داشت در برابر فرایند دموکراتیزه شدن جوامع غربی ایستادگی کردند. در واقع، فشار اجتماعی دموکراسی را به آنها تحمیل کرد.

مهاجران مسیحی غربی به رهبری کریستف کلمب در آمریکا نسل‌کشی‌های بزرگی به راه انداختند. الیوت موریسون، استاد تاریخ در دانشگاه هاروارد، و برجسته‌ترین کریستف کلمب شناس، در کتاب **کریستف کلمب دریانورد**، درباره نسل‌کشی آنان نوشته است: "خط مشی بی‌رحمانه‌ای که کلمب آغازگر آن بود و جانشینانش هم آن را ادامه دادند، به قتل عام و نسل‌کشی کامل بومیان منجر شد" (هاوارد زین، تاریخ آمریکا از 1492 تا 2001، ترجمه مانی صالحی علامه، کتاب‌آمه، ص 16).

مهاجران مسیحی اروپایی فقط در شمال مکزیک 9 میلیون نفر از بومیان را کشتند: "جمعیت سرخ پوستان شمال مکزیک در زمان ورود کلمب در حدود ده میلیون نفر بود که نهایتاً به یک میلیون نفر کاهش یافت" (پیشین، ص 27).

آیا مسیحیت باید مسئول این نسل‌کشی‌ها به شمار رود یا اروپائیان؟

مدعای سوم- جنایات یهودیان، مسیحیان، بودائیان، لیبرال‌ها، سکولارها، و... متعلق به گذشته‌های بسیار دور است. اما جنایات مسلمان‌ها متعلق به دوران اخیر است.

این مدعا حداقل به دلایل زیر کاذب است:

الف- تمامی جنایات دولت اسرائیل در قرن بیستم و بیست و یکم صورت گرفته است.

ب- فاجعه هولوکاست که به نابودی 6 میلیون یهودی منتهی شد، در میانه قرن بیستم صورت گرفت.

پ- صدها هزار نفر از مردم افغانستان، عراق، لیبی و... در اثر حملات دولت‌های غربی در قرن بیستم و یکم کشته شدند. آنان به همراه متحدان منطقه‌ای خود، جنگ داخلی علیه رژیم سکولار سرکوبگر بشار اسد به راه انداختند تا او را سرنگون سازند. تاکنون بیش از 200 هزار تن از نیروهای طرفدار اسد، مخالفان اسلام‌گرا و مردم سوریه در این جنگ کشته شده‌اند.

ت- تحریم های فلج کننده آمریکا علیه عراق به مرگ نیم میلیون کودک زیر پنج سال عراقی منتهی شد. وقتی به خانم مادلین آلبرایت- وزیر امور خارجه وقت آمریکا- گوشزد کردند که این بیشتر از تلفات بمباران اتمی ژاپن است، آیا ارزشش را داشت؟ پاسخ داد "بله ارزشش را داشت".

ث- مطابق محاسبه ی استفان والت در فارن پالیسی، آمریکا طی سه دهه ، 30 برابر آن چه مسلمان ها از آمریکاییان کشته اند، مسلمان کشته است.

قدرت عظیم نظامی آمریکا و اسرائیل این امکان را به آنها بخشیده که در سطحی وسیع دست به جنایت بزنند و از حق وتوی شورای امنیت سازمان ملل هم برای گریز از مجازات استفاده کنند.

مدعای چهارم- خداوند مسئول عمل تروریستی فرانسه و مشابه آن است و مومنان باید مسئولیت این خدای جنایتکار را بپذیرند یا انکارش کنند.

فرض کنیم که خداوند حرف می زند و تمامی قرآن سخنان خداوند است. آیا خدا گفته است که هر کس به پیامبر اهانت کرد، مجازاتش مرگ است؟ پاسخ منفی است. در قرآن نه تنها هیچ گونه مجازات دنیوی برای اهانت کردن به پیامبر وجود ندارد، بلکه به پیامبر دستور داده شده تا نسبت به اهانت ها و آزارها "بی اعتنایی" کند. حدیث های واحد جعلی هم فاقد اعتبارند، چون به گفته پیامبر هر روایتی که با قرآن تعارض داشت باید دور انداخته شود.

مدعای پنجم- اهانت کردن به مقدسات و باورهای "دیگران" و متفاوت ها "حق" افراد بوده و یکی از موارد آزادی بیان است.

پاپ فرانسیس، پس از حملات اخیر در فرانسه از حق آزادی بیان دفاع کرد، ولی همزمان گفت که تحریک دیگران با توهین به دین آنها خطاست. او در جمع خبرنگاران با اشاره به یکی از دستیارانش گفت که اگر این فرد به مادر او توهین کند، "باید منتظر یک مشت" باشد. دیوید کامرون- نخست وزیر بریتانیا- در پاسخ پاپ گفته است: "فکر می کنم در یک جامعه آزاد، حق توهین به دین دیگران وجود دارد".

در حق و آزادی اهانت کردن مناقشه نمی کنیم. اما باید دو مفهوم "حق داشتن" و "استفاده از حق" را از یکدیگر تفکیک کرد. انسان ها همیشه و در همه شرایط از کلیه حقوق خود "استفاده" نمی کنند. به عنوان مثال، فرض کنید که فرد در کشوری غربی-، حق داشته باشد که لخت مادر زاد در خیابان ها قدم بزند. اما اکثریت افراد از این حق استفاده نمی کنند.

استفاده از کلیه حقوق تحت هر شرایطی، اخلاقاً موجه نیست. به تعبیر دیگر، در برخی از شرایط ممکن است استفاده از حق اخلاقاً موجه نباشد. به عنوان مثال، شما به فرد بسیار محترم و آسیب دیده ای پولی قرض می دهید تا یک سال بعد او بدهی خود را ادا کند. در پایان سال، شما حق دارید پول خود را مطالبه کنید، اما وضع معیشت این فرد و خانواده اش بدتر شده و قادر به پرداخت پول شما نیست. شما هم اکنون به آن پول نیازی ندارید. "استفاده از حق" در اینجا به معنای به زندان انداختن آن فرد بسیار محترم و نابود کردن خانواده اوست. آیا "استفاده از حق" در این سیاق (context) اخلاقاً موجه است؟

برخی ادعا کرده اند که استفاده از حق آزادی بیان بخشی از زندگی کرامت مند است. اما تا حدی که من می فهمم، نمی توان دلایل موجهی ارائه کرد که دشنام دادن و اهانت کردن به باورهای دیگران و متفاوت ها هم رکنی از ارکان "زندگی کرامت مند" باشد.

توهین کردن به باورهای دیگران و متفاوت ها در مواردی با فرایند دموکراسی در تعارض قرار خواهد گرفت. دموکراسی از یک منظر، تحمل متفاوت ها و دیگری به خاطر زندگی صلح آمیز است. اهانت کردن به باورهای دیگران احتمالاً با دموکراسی هم در تعارض باشد.

مدعای ششم- اهانت اکثریت به باورها و رفتارهای اقلیت تحت تبعیض/ستم اخلاقاً موجه نیست. این مدعا درباره همه گروه های قومی (مثلاً [سیاه پوستان در آمریکا](#)) و مذهبی (مثلاً بهائیان در ایران) و جنسی (مثلاً همجنس گرایان در عربستان سعودی) است که در کشورشان در اقلیت و تبعیض ساختاری قرار دارند، صدق می کند.

در کشورهای غربی مسلمان ها در اقلیت قرار دارند. اما صرف اقلیت بودن موید مدعا نیست، ترکیب تبعیض ساختاری و اقلیت بودن مورد ادعاست. اواما در مصاحبه مطبوعاتی مشترک با دیدوید کامرون در کاخ سفید [گفت](#) :

"بزرگترین امتیاز ما این است که جمعیت مسلمان آمریکا خود را آمریکایی می دانند. با این حال در نقاطی از اروپا شرایط این گونه نیست. به نظر می رسد این بزرگترین خطری است که اروپا در حال حاضر با آن روبرو است. مهم است که اروپا در بر خورد با این مشکل از روش های خشونت بار و نظامی استفاده نکند".

[واشنگتن پست ۲۹ اپریل ۲۰۰۸](#) به تبعیض های ساختاری علیه مسلمان فرانسه اشاره کرده و نوشته بود که با این که حدود ۱۲ درصد جمعیت این کشور مسلمان هستند، اما حدود ۶۰ تا ۷۰ درصد زندانیان این کشور را مسلمان تشکیل داده اند.

۷ سال از آن زمان گذشته و وضع بدتر شده است. فارن پالیسی در مقاله "[فرانسه یک متخلف در یک فرصتی نابرابر است](#)" نه تنها یک بام و دو هوایی بودن آزادی بیان در فرانسه را نشان می دهد، بلکه تبعیض های علیه مسلمانان را هم برجسته می سازد. [نیویورک تایمز ۱۴ ژانویه](#) طی گزارشی نوشته که بحران فرانسه نتیجه بیماری های جامعه و تبعیض علیه مسلمانان و مهاجران افریقای شمالی است.

مانوئل والس، نخست وزیر فرانسه، در ۲۰ ژانویه به "آپارتاید اجتماعی و قومی" کشورش اشاره کرد و [گفت](#) : "طی روزهای اخیر رنج هایی که کشورمان از آنها در عذاب است و چالش هایی که باید با آنها مقابله کنیم، ظهور یافتند که باید اختلافات و تنش های نهفته ای که از مدت ها قبل وجود دارند و چندان به آنها پرداخته نمی شود، از جمله آپارتاید اجتماعی و قومی را کشورمان با آن مواجه است نیز به این چالش ها و رنج ها اضافه کنیم".

جیسون استنلی، فیلسوف سیاسی یهودی و لیبرال آمریکا، پس از عملیات تروریستی به فرانسه رفته است. او در **نیویورک تایمز ۸ ژانویه** میان مسخره کردن پیامبر اکثریت (عیسی) و پیامبر اقلیت تحت ستم (محمد) توسط فرانسویان تمایز گذاشته و دومی را رد می‌کند.

کوبین اندرسون، مارکسیست فرانسوی، در ۱۲ ژانویه ضمن توضیح تبعیض‌های باور نکردنی علیه مسلمانان فرانسه و "اسلام هراسی نژادپرستانه" آنان، تأکید می‌کند که کاریکاتورریست‌های شارلی هبدو فهمیدند که **"تمسخر و بی حرمتی به اسلام به تحقیر یک اقلیت عمدتاً خاموش و تحت سرکوب درون کشور خودشان می‌انجامد"**. نقد درونی اسلام توسط مسلمانان یک چیز است، "اما زمانی که غریبه‌هایی نسبتاً ممتاز چون شارلی هبدو، بنا بر درک خود و به‌درستی، به‌عنوان نهادهای فرهنگی غالب در جامعه‌ی نژادپرستی چون فرانسه (یا آمریکا، بریتانیا یا آلمان) به نقد یا تمسخر اسلام می‌پردازند، یعنی در جوامعی که مسلمانان اقلیت‌های تحت سرکوب‌اند، چیز دیگری است".

مدعای هفتم- ما باید پاسدار دین و پیامبر باشیم تا صدمه نبینند.

اولاً: وقتی سپاه ابرهه برای نابودی کعبه آمد، عبدالمطلب به نزد او رفت تا ۲۰۰ شتر خود را باز پس بگیرد. ابرهه به او گفت: "از چشم من افتادی، من آمده‌ام خانه‌ای را که اساس دین تو و پدران است و مایه حفظ و شرف شما از دیر زمان بوده است ویران کنم و حمایت از شترانی کم ارزش تو را غافل کرد. عبدالمطلب گفت: من صاحب این شترانم، آن خانه نیز خدایی دارد که از آن حمایت خواهد کرد".

ثانیاً: خدا گفته است: **"إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ**: همانا ما قرآن را نازل کرده ایم و ما خود نگهبان آنیم" (حجر، ۹).

ثالثاً: اگر وظیفه عبدالمطلب دفاع از شترانش بود، وظیفه ما دفاع از جان آدمیان است. مگر خداوند نگفته است که کشتن یک انسان غیر قاتل، "مانند این است که همه مردم را کشته باشد، و هر کس کسی را زنده بدارد مانند این است که همه مردم را زنده داشته باشد" (مائده، ۳۲).

رابعاً: قرآن گفته که با مردم با "قول بلیغ"، "قول میسور"، "قول لین" و "قول معروف" مواجه شوید. و "بندگان خدای رحمان کسانی اند که روی زمین فروتنانه راه می‌روند، و چون نادانان ایشان را مخاطب سازند، سلیمان پاسخ دهند" (فرقان، ۶۳).

مدعای هشتم- اسلام اصلاح ناپذیر است.

این مدعا با دلایل پیشینی و پسینی تأیید نمی‌شود. هیچ دلیل پیشینی‌ای وجود ندارد که اثبات کند اسلام اصلاح ناپذیر است. دلایل پسینی هم نشانگر اصلاح و تحول اسلام اند.

همه ادیان و ایدئولوژی‌ها برساخته‌های تاریخی و اجتماعی‌اند که در طول تاریخ تحول و تکامل پیدا کرده‌اند. خشونت‌های باورنکردنی گروه‌های تروریستی مسلمان موجب شده است تا بسیاری از فقیهان شیعه و سنی ضمن رد اعمال این گروه‌ها بگویند که اسلام با خشونت مخالف است. آنان در گام بعد باید این مدعا را با فهم خود از دین سازگار کنند و بدین ترتیب اصلاح دیگری در اسلام صورت خواهد گرفت.

مدعای نهم- همه تفسیرها و روایت های از دین، گزینشی (Selective) هستند. با توجه به این اصل، تنها "دین در محدوده صلح" اخلاقاً موجه است.

کلیه روایت ها و قرائت های از ادیان گزینشی بوده و هستند. کانت از دین در محدوده عقل دفاع می کرد. پروژه کانتی، امروز که جهان درگیر خشونت و تروریسم و جنگ به نام دین شده، باید با پروژه "دین فقط در محدوده صلح" تکمیل شود.

در متون مقدس دینی- از جمله قرآن- خشونت وجود دارد. خشونت طلبان، تروریست ها و جنگ طلبان به این گونه آیات استناد می کنند. اما اگر زندگی صلح آمیز همه انسان ها در کنار یکدیگر، و مدارای با "دیگری" و "متفاوت ها"- از جمله دگراندیشی و دگرباشی- آرمان هایی اخلاقاً موجه باشند، گریز و گزیری از "دین در محدوده صلح" وجود نخواهد داشت. این انتخاب اخلاقاً موجه راهگشای صلح است. همان که حافظ می گفت:

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است

با دوستان مروت با دشمنان مدارا

پیش از اومحی الدین عربی در *فصوص الحکم* با تأیید همین رویکرد نوشت:

"بدان که رعایت شفقت بر بندگان خدا سزاوارتر است از غیرت در راه خدا . داوود می خواست که بیت المقدس را بسازد. آن را چند بار ساخت و هر بار ویران شد. به خداوند شکایت کرد. خداوند به او وحی نمود که خانه ی من به دست کسی که خونریزی کرده برپا نمی شود. داوود جواب گفت مگر خون ریزی ما در راه تو نبوده؟ فرمود بلی، ولی مگر آنان بندگان من نبودند؟... غرض از این حکایت این است که باید عالم انسانی را پاس داشت و برپا داشتنش بهتر از ویران کردن آن است".

منبع: رادیو زمانه، ۰۱ بهمن ۱۳۹۳